دوفصلنامه علمی ـ تخصصی تاریخ اسلام در آینه اندیشه‌ها
سال چهاردهم/ شماره ۲۱/ بهار و تابستان ۱۴۰۱

Bi-quarterly Journal Specialized in Islamic History
Years, 14 No.21, Spring & Summer 2022

نگاه تاریخی به تعامل و تقابل شیعیان افغانستان با حکومت دوست محمد خان

□ عبدالله علیزاده *
□ محمدعلی نجیبی **

چکیده

تحقیق حاضر تحت عنوان « نگاه تاریخی به تعامل یا تقابل شیعیان با حکومت دوست محمد خان» مورد بحث وبررسی قرار گرفته است. هدف از این پژوهش به دست آوردن سیاست‌های دوست محمدخان وموضع گیری‌های سیاسی شیعیان در این مقطع از تاریخ بوده و با استفاده از کتب تاریخی این مسئله تبیین شده است. در این مقطع از تاریخ به علت فضای محدود وبسته ای سیاسی و اجتماعی که وجود داشت چنان فرصتی برای شیعیان دست نداد. تا در صحنهای مختلف سیاسی، اجتماعی ونظامی‌همگام با دیگران حرکت کنند. زیرا در افغانستان همواره نقش‌ها و منزلت‌های اجتماعی به صورت انتسابی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شدند. تصمیم گیری‌ها و سیاست گذاری‌ها عموما جنبه قومی‌داشته که به صورت متمرکز از سوی یک قوم وضع و اجرا می‌شده است. این گونه مسائل و مشابه آن هیچ وست نتوانسته شیعیان افغانستان را از صحنه‌های سیاسی دور نگهدارد. هرگاه کوچک ترین فرصتی برای شیعیان به وجود آمده، آنها فعالیت شان درجهت آبادی گشورشروع کرده ودر جهت رشد وبالندگی کشورنقش سازنده و تأثیرگذار داشته اند.

کلیدواژه‌ها: سیاست، دوست محمد خان، شیعیان.

---

* دانش آموخته سطح چهار جامعة المصطفی ﷺ العالمیة (alizadeh832@yahoo.com).
** فارغ التحصیل سطح چهار جامعة المصطفی ﷺ العالمیة (alimnajibi@yahoo.com).

مقدمه

بررسی تاریخی تحولات افغانستان به خوبی نشان می‌دهد که ساخت قدرت درافغانستان به صورت استبداد وخودکامگی وقدرت در دست پادشاه خودکامه بوده است وپادشاهان حاکم در افغانستان بر مبنای نظام استبدادی حکومت می‌کردند. و هیچ قانون درستی درنظام حکومتی شان وجود نداشته است. آنچه در این نوشتار مد نظر است نگاه تاریخی به تعامل یا تقابل شیعیان افغانستان باحکومت دوست محمد خان از سال (۱۸۳۵)م است.

دوست محمدخان، جوان‌ترین پسر رئیس طایفه محمدزایی‌ها، در سال (۱۸۳۵) م حاکم سدوزایی را در حوالی کابل شکست داد. در این زمان بود که سدوزایی‌ها احساس شکست کردند، زیرا قلمروی برای آنها باقی نمانده بود تا بتوانند در آن حکومت کنند. در این شرایط بود که دوست محمدخان در سال ۱۲۵۰ هجری قمری (۱۸۳۵م) توانست قدرت را در دست گیرد. بعد از به قدرت رسیدن دوست محمد خان درکابل، شیعیان افغانستان به علت فرهنگ سیاسی نادرست ونامتعادل دوست محمدخان که ممتنی برباورها، ارزش‌ها وهنجارهای قومی‌وقبیله‌ی بود سیاست انزجار واستقلال طلبی را در پیش گرفتند.

۱. شیعیان افغانستان

شیعیان درافغانستان دردیرباز از اقلیت مذهبی این کشور به شمار می‌روند با توجه به بافت اجتماعی که دارند تلاش کرده‌اند تا نقش مهمی‌در ساختار سیاسی و حکومتی افغانستان داشته باشند. به علت عدم سرشماری دقیق در مورد جمعیت افغانستان، نمی‌توان یک درصد درستی از جمعیت شیعیان کشور نیز ارائه داد. در طول چند سال، آمار و ارقام مختلفی از جمعیت افغانستان ارائه شده است که اکثرا تخمینی است و نمی‌شود زیاد به آنها اعتماد کرد. هزاره‌های جامعه افغانستان صرف نظر از ریشه‌های تاریخی و مباحث مربوط به نژادشناسی، عمدتا پیرو مذهب امامیه اثنی عشری هستند، به زبان فارسی دری تکلم می‌کنند و اکثریت جمعیت شیعیان افغانستان را تشکیل می‌دهند.

۲. تعامل شیعیان با دوست محمدخان

در دوره حکومت دوست محمد خان شیعیان تعاملی چندانی با او نداشتند، زیرا آنها امیر دوست محمدخان را به عنوان یک حاکم ستمگر، ظالم، قوم گرا و متعصب می‌دانستند که بیشتر به باورها، ارزش‌های وهنجارهای قومی‌وقبیله‌ی اهمیت می‌داد. همین فرهنگ قومی‌وقبیله‌ی سیاست شیعیان را نسبت به حکومت دوست محمد نیز تعیین می‌کرد. نقش شیعیان را در این دوره می‌توان عدم تعامل با حکومت و استقلال طلبی دانست. این نقش را در اقدامات میر یزدانبخش به وضوح می‌توان مشاهده کرد. البته این سیاست به علت خودکامگی و استبداد سلطنت نسبت به مردم شیعه و هزاره اتخاذ شده بود، زیرا که سیاست سلطنت نسبت به هزاره‌ها بسیار خصمانه و کینه توزانه اجرا می‌شد. تلاش او همواره این بود که هزاره‌ها را از سیاست و حکومت دور نگه دارد. با وجود اینکه هزاره‌ها اکثریت قابل توجه را در کشور تشکیل می‌دادند.

> قدرت سیاسی در افغانستان به علت ساختارهای قومی‌وقبیله ای در این جامعه همواره بارکودهمراه بوده است. به جز ایل و تبارصاحبان قدرت از مشارکت و شرکت دیگر اقوام وقبایل به شدت جلوگیری می‌شده است. بر این اساس می‌بینیم که هر از گاهی، حتی در خانواده شاهی منازعات **وکشمکش**‌های شدیدی بر سرتقسیم ومشارکت در قدرت سیاسی به وجود می‌آید (سجادی، ۱۳۸۰: ۱۰۸).

۳. به حکومت رسیدن دوست محمد خان

از سال (۱۷۴۷)م به بعد حکومت مستقل افغانستان را همواره دو خانواده از طایفه ابدالی در دست داشته‌اند. از سال (۱۷۴۷)م تا (۱۸۳۵)م میلادی تاج و تخت این کشور در دست سدوزایی‌ها قرار داشت. پس از آن به خانواده محمدزایی‌ها که از همان طایفه بودند تعلق گرفت. امیر دوست محمد خان از طایفه محمد زایی است، که در پی به قدرت رسیدن او، دوران حاکمیت خاندان سدوزایی‌ها، به پایان رسید و دوران حاکمیت محمد زایی‌ها، آغاز گردید.

۴ . تقسیمات اداری در زمان دوست محمدخان

زمانی که دو ست محمدخان بر ا ساس نق شه دولت ا ستعمارگر انگلیس قدرت را در د ست گرفت، نه تنها قادر بر تشکیل یک دولت متمرکز نشد؛ بلکه افغانستان بین پسران، برادران و برادرزادگان او تق سیم شد که هرکدام پاد شاه همان منطقه به ح ساب می‌آمدند. در مجموع، افغانستان در زمان محمدزایی ها به چهار ولایت قندهار، هرات، بلخ و کابل تقسیم بندی شده بود که سایر مناطق یا حاکم نشین بودند یا مستقل. بنابراین، اداره حکومت دوست محمدخان به این صورت بود:

ساختار حکومتی دوست محمد خان	
۱- حکومت هزاره‌جات	۸- حکومت گرشک
۲- حکومت زرمت وکتواز	۹- حکومت قلات
۳- حکومت کرم	۱۰- حکومت تاشقرغان
٤- حکومت لوگر	۱۱- حکومت بلخ
٥- حکومت غزنی	۱۲- حکومت آقچه
٦- حکومت کوهستان (هزاره‌جات)	۱۳- حکومت سرپل
۷- ولایت قندهار	١٤- ولایت هرات

حقیقت این است که حکومت دوست محمدخان و پسران او استقلال سیاسی نداشتند و در سیاست خارجی تابع استعمار انگلیس در هند بودند. آنها تنها در داخل افغانستان تا حدودی از آزادی و اختیار برخوردار بودند (دولت آبادی، ۱۳۸۲: ۸۴-۸۵).

۵. سیاست حکومت کابل

در این مقطعی از حاکمیت، سیاست گذاری‌های که توسط دوست محمدخان و اطرافیان او در جامعه افغانستان در راستای منافع اقوام و قبیله خاصی صورت می‌گرفت. و برای شیعیان

هیچ‌گونه فضایی ازجهت شرکت در سیاست گذاری‌های کشور وجود نداشت. شیعیان نمی‌توانستند در کابینه دولت برای تصمیم گیری‌های سیاسی راه پیدا کنند. هرچند عده ای قلیلی از شیعیان توانسته بودند خود را به حکومت دوست محمدخان برسانند، ولی دوست محمدخان از آنها به عنوان ابزار بر علیه شیعیان دیگر استفاده می‌کرد. در این دوره شیعیان به حاشیه رانده شده بودند و هیچ گونه رابطه و تعامل در راستای سیاست‌گذاری مشترک با حکومت کابل نداشتند. از طرف دیگر به دلیل اینکه شیعیان مرکزی افغانستان از نظر مذهبی، قومی‌و زبانی با حاکمان قدرت و سیاست تفاوت داشتند، بر شدت و حدت این فاصله می‌افزود.

وقتی دوست محمدخان در کابل به حاکمیت رسید اولین توجهش این بود چه کسانی در اطراف او وجود دارد و از قدرت و توانایی سیاسی برخوردار است و می‌تواند او را روزی از قدرت بر کنار کند. تا او آن افرادی را که از چنین قدرتی برخوردار است از بین ببرد (میسن، ۱۳۷۲: ۱۵۲).

عمده دلیل فاصله روابط شیعیان با حکومت کابل را می‌توان این موضوع را ذکر کرد، دوست محمدخان مانند حکومت‌های گذشته، قدرت وحاکمیت را در قبضه گرفته بود. تمام پست‌های مهم دولتی را در اختیار افراد خاصی قرار داده بود دوست محمدخان تمام قلمرو خود را بین پسران متعددی که داشت تقسیم کرد. موقعیت و مشارکت سیاسی را در سیاست گذاری‌ها برای دیگران نادیده گرفته بود. دوست محمدخان، سردار محمداکرم خان را به عنوان حاکم هزاره‌جات، سردار محمدافضل خان را به عنوان حاکم زرمت و کتواز، سردار شیرعلی خان را به عنوان حاکم کرم، سردار محمداعظم خان را به عنوان حاکم لوگر، سردار غلام حیدرخان را به عنوان حاکم غزنی، سردار محمدامین خان را به عنوان حاکم کوهستان، سردار سیف الله خان را به عنوان حاکم گرشک و سردار فتح محمدخان (نواسه) را به عنوان حاکم قلات منصوب نمود (همان: ۹۲۲).

۵-۱. جلوگیری از وحدت و همبستگی شیعیان

دوست محمدخان می‌دانست در صورتی که شیعیان از انسجام و وحدت سیاسی اجتماعی برخوردار باشند. تهدید بزرگ برای حاکمیت او خواهند بود. «دوست محمدخان بقای قدرت

خود را در نابودی هزاره‌ها می‌دید و برای نابودی رهبر هزاره دائما در فکر و طرح نقشه بود» (یزدانی، ۱۳۷۰: ۳٦). لذا برای اینکه بتواند از وحدت و همبستگی شیعیان جلوگیری کند، رفتار اختلاف انگیز و تفرقه افکنی بین شیعیان را برگزید.

سیاست او را نسبت به شیعیان می‌توان اختلاف و تفرقه افکنی نامید. او برای رسیدن به این هدف از هر وسیله ای استفاده می‌کرد تا هرگز اتحاد و انسجام بین شیعیان صورت نگیرد او همچنین تلاش می‌کرد تا از گسترش اقتدار و نفوذ امرا بر یکدیگر کاسته آنها را تحت کنترل داشته باشد. نمونه بارز این سیاست را می‌توان در رابطه بین امیر دوست محمدخان و میر بهسود، یزدان بخش، مشاهده کرد (ل، تیمورخانوف، ۱٤۰۱: ۱۵۰ - ۱۵۱).

۵-۲. حمله و لشکرکشی به هزاره‌جات

مناطق هزاره‌جات درزمان دوست محمدخان به علت وجود طوایف و قبایل گوناگون به صورت ملوک الطوایفی اداره می‌شد. اداره هر طایفه یا چند طایفه توسط افرادی که به آن میر یا سلطان می‌گفتند صورت می‌گرفت. تا زمان عبدالرحمن مناطق شیعیان خودمختار بودند.

بعد از این که دوست محمدخان امارت کابل را در اختیار گرفت، مبارزه بی‌امان او برای تصرف شمال غربی هزاره‌جات آغاز شد. هجوم و حمله نظامیان دوست محمدخان به مناطق هزاره‌ها گاهی با شکست و گاهی با موفقیت‌هایی همراه بود، ولی تسخیر کامل مناطق هزاره‌جات هیچگاه صورت نگرفت. شیعیان سرسختانه علیه نظامیان او به مبارزه بر می‌خاستند به گونه ای که فعالیت‌های جنگی آنها همیشه برای دولت کابل مشکلات ایجاد می‌کرد (همان: ۱۴۷(۱۴۸).

۶. واکنش شیعیان نسبت به سیاست‌های دوست محمد خان

شیعیان نسبت به سیاست‌های تبعیض آمیز امیر دوست محمدخان واکنش نشان دادند. آنها به سرعت اقداماتی را برای مقابله با کارشکنی‌ها و دشمنی‌های وی انجام دادند. که از جمله این اقدامات می‌توان استقلال طلبی، عدم پرداخت مالیات و ... را نام برد. در این میان نقش بی‌بدیل میریزدانبخش را نمی‌توان کتمان کرد.

میر یزدانبخش حدود سال(۱۲۰۸) در سیاه سنگ بهسود در یک خانواده اعیانی به دنیا آمد. پدرش ولی بیک یکی از خوانین بهسود بود که تا سال‌ها پس از تولد «یزدانبخش» بر قسمت مهم بهسود حکم رانی می‌کرد. وی دانش‌های روز، از جمله روخوانی، قرآن خوانی، تیراندازی، سوارکاری و غیره را در زادگاهش فرا گرفت. نزدیک بیست سال از عمرش نگذشته بود که پس از قتل پدر، برادرش به عنوان خان جدید معرفی شد، ولی یزدانبخش به امارت برادر راضی نشد و در صدد جمع آوری قوا برآمد. پس از آن که مردم درایت، خردمندی و شجاعت او را مشاهده کردند، اطرافش را گرفته و آمادگی خود را برای هر نوع فداکاری اعلام نمودند. (ناصری داوودی، بی‌تا: ۲۹۱).

«یزدانبخش قاتل پدر را دستگیر نموده و در محل قتل پدرش او را قصاص کرد. پس از فرو نشاندن برخی شورش‌ها و ناامنی‌های داخلی به تنظیم امور بهسود و اطراف آن پرداخت. طرح‌هایی راجع به امور امنیتی، اقتصادی و تجاری مردم غرب و مرکز هزارستان در دست گرفت. وی به عنوان رهبری مقتدر و بلامنازع تعداد زیادی از خوانین، گردن کشان و راهزنان داخلی را به زانو در آورد. دشمنان و فرصت طلبان را از هرگونه چشم داشت و درازدستی به سرزمین و مردم برحذر داشت» (همان: ۲۹۱).

۶-۱. شیعیان و سیاست استقلال طلبی

همان‌گونه که گفته آمد میر یزدان بخش بهسودی، یکی از سرداران ملی بود. او مرد مذهبی، شجاع، آینده نگر و شایسته احترام بود. وی به خاطر برخوردار بودن از ویژگی‌هایی همانند شجاعت و دوراندیشی توانست اقتدار و نفوذ سیاسی و اجتماعی خود را در مناطق بهسود و دایزنگی گسترش دهد. میریزدان‌بخش نه تنها برای رفع محرومیت هزاره‌ها، بلکه از همه مهم‌تر در جهت اتحاد، وحدت، همبستگی و انسجام داخلی و همچنین مشارکت عادلانه سیاسی در تصمیم گیری‌ها و برنامه ریزی‌ها و... تلاش‌های مثبت و مفیدی را انجام داد. میربهسود سعی می‌کرد که از راه آگاهی دادن به مردم هزاره آنها را متحد و هم دست سازد تا بتوانند در مقابل زیاده خواهی‌ها، بی‌عدالتی ها، نابرابری ها، تعصبات و تبعیض‌های

حکومت‌های قدرت طلب و انحصارطلب (درّانی ها) بایستند. امیر بهسود می‌خواست تا از طریق عدالت خواهی و مشارکت سیاسی شیعیان در حاکمیت، آزادی مذهبی و فرهنگی برای آنها و همچنین دادن فهم، درک و احساس درست و صحیح به دولت و سایر اقوام در باره شیعیان، از بی‌عدالتی، ظلم، ستم و عدم آزادی سیاسی اجتماعی جلوگیری کند. میریزدانبخش بهسودی در صدد بود تا مردم بهسود و اطراف آن را منسجم نموده و در راه امنیت و آزادی آنان بکوشد. دخالت‌های ظالمان و زورگویی‌های حاکمان ستمگر و بی‌کفایت را از سر آنان کوتاه کند. وی با مردم اطراف بهسود از جمله بامیان و دایزنگی و غیره هماهنگ شد. موقعیت مهم سیاسی و فرهنگی خویش را در نظام حکومتی و قوه تصمیم گیری کشور به دست آورد تا از افتادن مردمش در دام استعمار حکومت گران خودسر و زمامداران متعصب که در تحولات و تصمیم گیری‌ها آنان را نادیده می‌گرفت جلوگیری کند (همان: ۲۹۰-۲۹۱). او با این هدف طرح اصلاحات اجتماعی را و طرح جدید سیاسی را به راه انداخته بود.

میریزدان بخش با درک موقعیت سیاسی و اجتماعی زمان خویش و همچنین موقعیت شیعیان و هزارستان به خوبی می‌دانست که تضادهای قومی‌و قبیله ای در کشور افغانستان نهادینه شده و پیشینه تاریخی دارد. فرصت‌های سیاسی و اجتماعی برای همه یکسان نخواهد بود. از طرف دیگر توجه به تاریخ گذشته شیعیان نشان دهنده این واقعیت تلخ و هولناک است که زمامداران کشور همواره تامین کننده منافع قوم خاصی است و در راستای منافع همگانی وخصوصا شیعیان فعالیت و تلاش نخواهد کرد، لذا میر یزدانبخش در پی اتخاذ سیاستی بود که هزارستان به عنوان یک واحد سیاسی تحت هدایت یک رهبر، مدیریت شود. او برای رسیدن به این سیاست، فعالیتها و تلاشهای زیادی انجام داد. در این راه گام‌های مهم و اساسی برداشت. بسیاری از خوانین بهسود، بامیان و دایزنگی را به نحوی با خود هماهنگ ساخت.

میریزدان بخش با فعالیت‌های عاقلانه اش توانست قدرت و نفوذش را در سراسر منطقه بهسود گسترش دهد. او خودخواهی‌ها و تکروی‌های عده ای از خوانین محلی را در بهسود متوقف ساخت. فضائی را در منطقه بهسود به وجود آورد که همراه با امنیت و آرامش بود. او همچنین موفق

شد تا نفوذ خود را بر میرهای همسایه (منطقه دایزنگی، شیخ علی و هزارههای بامیان) گسترش دهد، میرهای همسایه نیز احترام قابل توجهی به شخص وی قائل بودند (ل، تیمور خا نوف، ۱٤۰۱: ۱۵۱).

۶-۲. عوامل استقلال خواهی شیعیان

عوامل مهم وعمده این رویکرد سیاسی که باعث شده بود میریزدانبخش در این مقطع از تاریخ، سیاست استقلال خواهی را در پیش بگیرد، توجه او به سابقه تاریخی و ساختار اجتماعی و فرهنگی خاصی بوده است که در مناطق شیعیان وجود داشته است.

الف) سابقه تاریخی: استقلال خواهی سیاسی هزارهها ریشه در سابقه تاریخی این مردم دارد و این سابقه تاریخی، آنها را همواره به سوی یک حرکت سیاسی جهت داده است. شیعیان به لحاظ تاریخی بزرگ ترین سهم را در تشکیل، رشد و پیشرفت فرهنگ و تمدن این سرزمین داشته اند. و این مسئله با روح و جان آنها عجین شده است و این سابقه تاریخی شیعیان را به سوی یک قدرت سیاسی اجتماعی و رسیدن به یک استقلال و عدم وابستگی سوق میداد.

ب) نوع ساختار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی حاکم بر مناطق شیعیان، از عوامل دیگری است که توانسته این سابقه تاریخی شیعیان را به خود حمل کند و از نسلی به نسل دیگر منتقل کند.

ج) ساختار اجتماعی چند قومی: وجود اقوام مختلف در افغانستان و حکومتهای کاملا قومیاز یک سو و تفاوتهای مذهبی و تا حدودی فرهنگی که بین شیعیان با اقوام دیگر وجود داشت از دیگر سو، باعث شده بود که شیعیان را به سمت یک سیاست مستقل سوق دهد. گرایش و تفکر استقلال خواهی در میان شیعیان عمق و شدت بیشتری بیابد و شیعیان به سمت یک حکومت مستقل حرکت کند.

۶-۳. عدم همکاری در جمعآوری مالیات

دوست محمدخان از شیعیان مالیات هنگفتی اخذ و هر سال مقدار مالیات را افزایش میداد. وی برای جمع آوری مالیات از نیروی جمع آوری مالیات و نیروی نظامیاستفاده میکرد.

جمعآوری مالیات بهسود به امیر محمدخان برادر دوست محمدخان تعلق داشت. او از

طرف برادرش والی غزنی بود و برای جمع آوری مالیات با قوای نظامی‌به بهسود سفر می‌کرد. در سفری که امیر محمدخان در بهسود برای جمع آوری مالیات رفته بود، یزدان بخش در جمع آوری مالیات با او همکاری نکرد (همان: ۳۸). زیرا واضح است مردمی‌که در سیاست گذاری‌ها و تصمیم گیری‌های کشور هیچ نقشی نداشته باشند، چگونه ممکن است تنها تأمین کننده هزینه‌های حکومت باشند. این امر برای میر یزدانبخش غیر قابل قبول بود. علاوه بر این مالیاتی که از مردم هزاره اخذ می‌شد بسیار ظالمانه و ناعادلانه جمع آوری می‌شد.

۶-۴. جلوگیری از فعالیت‌های قزلباشان

میریزدان بخش بهسودی به دنبال تقویت و نفوذ سیاسی اش در هزاره‌جات بود. او می‌خواست با انسجام و همبستگی میان هزاره ها، مناطق هزاره‌جات را به سوی یک سیاست مستقل سوق دهد.

یزدان بخش برای تقویت و نفوذ سیاسی و اجتماعی خود می‌خواست نفوذ عده ای از قزلباشانی(شیعه مذهب) را که از کابل به مناطق هزاره‌جات آمده بودند و در آنجا ساکن شده بودند تنزل بخشیده و به مرور زمان مناطق هزاره‌جات را از وجود آنان پاکسازی نماید. برای این کار تلاش های زیادی انجام شد. در ابتدا زمینهای عده ای را که به وسیله افراد خود اطلاعات به دست آورده بود که آنها جاسوس دوست محمدخان اند، تصرف کرد. قزلباشانی که سیاست‌های امیریزدان بخش را اجرا نمی‌کردند به مصادره زمین و دیگر مجازات محکوم می‌شدند. (همان: ۱۵۱).

از دخالت‌های شیعیان غیر هزاره‌ی کابل ــ که در واقع عوامل حکومت کابل در میان هزاره‌ها بودند ــ جلوگیری کرد، برای بازرسی کاروان‌های تجاری جنوب ـ شمال و نیز هیأت‌ها و افراد اعزامی‌حکومت کابل، در «کوتل اونی»، مرز شرقی هزارستان، برج‌های مراقبت ایجاد نمود و تصمیم گرفت مالیات هزارستان را خود جمع آوری کند.

۶-۵. تلاش در راستای حذف میر یزدانبخش

فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی میر بهسود برای شیعیان افغانستان از یک تشکل واحد سیاسی و حکومتی مستقل و مقتدر خبر می‌داد. این تشکل سیاسی، برای حکومت دوست محمدخان زنگ

خطری بود که دوست محمدخان کاملا آن را احساس کرده بود. در مناطق غربی حکومت کابل شخصیت عدالت خواه، شجاع، دلیر، خرد مند، مقتدر، آینده نگر، دارای طرح و برنامه و دارای موقعیت سیاسی اجتماعی ظهور کرده بود که دوست محمدخان نمی‌توانست بر مناطق شیعیان به راحتی حکم رانی کند. همچنین ماموران دوست محمدخان بدون اجازه میر یزدانبخش نمی‌توانستند وارد مناطق شیعیان شوند. دوست محمدخان به خوبی می‌دانست که در آینده نه چندان دور میر بهسود می‌تواند موقعیت او را به خطر بیاندازد. لذا تصمیم گرفت که به یک نحوی او را از پیش رو بردارد. بعد از تلاش‌ها و فعالیت‌های زیاد طرح او به نتیجه رسید.

دوست محمدخان در جامعه هزاره نظاره‌گر رهبری بود که می‌توانست در آینده او را به چالش کشیده و او را از قدرت سیاسی بر کنار کند. لذا دوست محمدخان تصمیم گرفت که میریزدان بخش را از بین ببرد. برای این کار طرحی را به اجرا گذاشت و آن اینکه میر یزدانبخش را به کابل دعوت کرده بعد او را زندانی کند.

«دوست محمدخان سلامتی و ایمنی خود را در نابودی میر بهسود می‌دید که متعاقبا طرح ریزی کرد. از مودتی که بین او و شیعیان موجود بود استفاده نموده و به آنان وانمود کرد که وی شخصیت میریزدان بخش را به دیده احترام نگریسته و آرزومند است آشنایی شخصی با وی بر قرار نماید. او از شیعیان خواست تا از نفوذشان استفاده نموده میر را وادار به دیدار از کابل نمایند. آنان موضوع را به میر یزدان بخش اطلاع دادند، و دوست محمدخان یک جلد قرآن مجید را مهر نموده و به حیث وثیقه مهم و سنگینی برای سلامتی میر فرستاد. افراد عمده شیعه کابل نظر به پیشنهاد امیر ضامن شدند» (چارلس میسن، ۱۳۷۲: ۱۵۳).

دوست محمدخان هرگز نمی‌خواست که یک شخصیت ثانی در مقابل او اظهار وجود نماید. از طرفی درهم شکستن قدرت میریزدانبخش نیز برای او از راه اسلحه امری بس دشوار بود. دوست محمدخان نمی‌خواست با یزدان بخش با اسلحه مقابله کند. زیرا اولا خزانه او از داشتن «٤٠» هزار روپیه محروم می‌گردید. ثانیا می‌ترسید که از بامیان دور گردد و یا کاملا دستش کوتاه شود. امیر کابل با خدعه و نیرنگ میریزدانبخش را به کابل دعوت کرد. وی از طرف مقامات مسئول بصورت رسمی‌تامین جان و مال دریافت کرد. به منظور برهم نخوردن

روابط سیاسی با امیر کابل و هم به علت تامین جان و مال، یزدانبخش با خاطر آسوده رهسپار کابل شد، اما وی فورا در کابل دستگیر و زندانی گردید. میر یزدانبخش بعد از مدتی توانست خود را از زندان رها کند و به بهسود باز گردد که به تعقیب حادثه مذکور روابط بین میر هزاره بهسود وامیر کابل بصورت علنی تیره گردید (همان: ۱۵۲).

اسیری میریزدانبخش

امیر دوست محمدخان آغازگر نفاق مذهبی، قومی‌و فرهنگـی بین مردم افغانستان بود. او برای اقوام دیگر هیچ‌گونه موقعیت سیاسی و اجتماعی قایل نبود. در آن زمان شیعیان به یک وحدت و همبستگی و تحرک اجتماعی مناسب رسیده بودند. او تلاش می‌کرد تا شیعیان را از هم دیگر متفرق کرده بین آنها اختلاف ایجاد کند. همبستگی اجتماعی که بین آنها به وجود آمده را از بین ببرد. وی شیعیان را که قزلباشها نماینده آنها در دولت کابل بود با نیرنگهای مختلف جذب دولت کرده از وجود آنها برای سرکوب شیعیان هزاره سوء استفاده نمود. بسیاری از شیعیان که در دربار دوست محمدخان مشغول به کار بودند، از امیر کابل به عنوان یک شخصیت غیر متعصب و طرفدار تشیع تبلیغ می‌کردند. موارد سوء استفاده امیر کابل از قزلباش‌های کابل را می‌توان در خاموش کردن وجود یزدابخش، این شخصیت ملی، یافت.

میر کابل همیشه در صدد از میان برداشتن میر بهسود بود. او می‌خواست از راه همکاری سرداران افغان یعنی حاج خان کاکر، یزدان بخش را از میان بردارد. وی به حاجی خان کاکر قول داده بود در صورت پیروزی، حکومت بامیان را به او پاداش دهد. حاجی خان کاکر که هوای حکومت داری بامیان را در سر می‌پروراند با نیروی (۶۰۰) نفره برای جمع آوری مالیات وارد بامیان شد. وی موفق شد که وارد دربار میریزدانبخش شده و با او در مورد نابود کردن حریفش محمد علی بیگ به گفتگو بنشیند، اما در جریان لشکرکشی متحدانه ایکه توسط حاجی خان کاکر ویزدان بخش علیه هزاره‌های تاتار برای تسخیر منطقه صورت گرفت (همان، ص۱۵۴).

حاجی خان کاکر توانست از این موقعیت برای رسیدن به هدف که مدت‌ها قبل لحظه شماری می‌کرد سوء استفاده کند. یک شب قبل سید محمد پغمانی را به عنوان پیک مخصوص

و با پیغام شفاهی نزد محمدعلی بیگ فرستاد و به او دستور داد که تمام راههای خروجی سیغان و کهمرد را ببندد. تا در یک موقعیت مناسب هدفی را که دنبال می‌کرد عملی کند. او ابتدا میر یزدان بخش و برادرش و دیگر بزرگان هزاره را به خیمه اش دعوت کرد، ناگهان دستور داد که سران هزاره‌ها را دستگیر کنند. نوکران محمدعلی رهبران هزاره را دست گیر کردند. زنجیر و زوناله بدست و پای آنها انداختند. آنگاه باقی همراهان یزدانبخش را دست گیر کردند. و خیمه و خرگاه او را غارت نمودند، تمام دارائی، اسلحه و اسب‌هایشان در عرض چند دقیقه به یغما رفت (حسین علی یزدانی، ۱۳۷۰: ٤٨).

این کار به آسانی صورت گرفت چون تعداد هزاره‌های داخل خرگاه اندک بودند و تعداد دیگری از آنها در بیرون حضور داشتند. فورا نغاره صدای جمع زد و غلام حاکم زاده فرستاده شد تاخیمه میر را چپاول کند. بعد از تاراج کردن خیمه میر، خان در بیرون در حالت تشویش به سر می‌بردند. زیرا احتمال داشت که نیروی‌های میریزدانبخش برای او مشکل ایجاد کند. وقتی قوای هزاره به سه دسته تقسیم شده بودند، یک گروه آنها با میر در اردوگاه بود و دو گروه دیگر آن در سموچ‌ها زندگی می‌کردند که در جریان برف باری آن جا رفته بودند خان هیچ دلیلی برای تشویش از جانب هزاره‌ها نداشت بعد از این که میریزدان بخش را دست گیر کردند. قوای کاکر به تاراج کردن هزاره‌ها پرداختند تعداد زیادی اسلحه و تجهیزات به دست آوردند. دیدنِ هزاره‌ها اسیر شده در سرمای شدید زمستان و برف توسط ظالمان بی‌رحم بسیار رنج آور بود (چارلس میسن، ۱۳۷۲: ۲٤۸-۲٤۷).

قتل میریزدانبخش

حاجی خان کاکر اسیران خود یعنی یزدانبخش و برادرش عباس را به بامیان آورده و به عنوان خائن و مجرم به اعدام محکوم نمودند و بالاخره هر دو نفر مذکور را به دار آویختند (ل). تیمورخانوف، ۱۴۰۱: ۱۵۵). نیروهای هزاره بعد از اعدام میر یزدانبخش پراکنده شدند و هرجا که به دام می‌افتادند، مورد آزار و اذیت سپاه حاجی خان کاکر قرار می‌گرفتند. حاجی خان کاکر بستگان میر یزدانبخش

را آزاد کرد، ولی تا وقتی آنها اسیر و در زندان بودند همیشه به آنان می‌گفت که تمام رفتارهای او با آنها طبق دستوری بوده است که از کابل در یافت می‌کرده است (پولادی، ۱٤۰۱: ۲٦۲).

بعد از کشته شدن میر یزدانبخش و غارت ناحیه بهسود حاجی خان کاکر به کابل باز گشت تا پاداشی از امیر به جهت از بین بردن میریزدانبخش دریافت کند. اما امیر او را در قتل میر یزدانبخش سر زنش می‌کند. حاجی خان از امیر می‌پرسد. مگر این کار تحت فرامین شما اجرا نشده؟ دوست محمدخان جواب می‌دهد نه، من به شما هیچوقت نگفتم هفت قسم دروغین بخور و بعد مردم را بکش من دائما به تو نوشتم که به او خلعت فراوان بده، اطمینان خاطرش را فراهم کن و به کابل بیاور آن موقع بعد از مدتی با او رفتار مناسب می‌کردم و آزادش می‌نمودم. حاجی خان جواب به مثل داد که او باید تنها امیر باشد که کسی را از بابت قسم‌های دروغین سرزنش می‌کند، و از او استفسار می‌کند که چگونه رئیس مردم کوهستانی را فریفته و کشته است. امیر با مهارت و چابکی جواب می‌دهد که او کنده‌های چوب را فرستاده بود نه قرآن را (همان: ۲٦۳).

میریزدانبخش قبل از این که دشمنان او را به دار آویزان کند به پیروان خود پیام می‌دهد که نشان از روحیه عدالت خواهی او دارد.

وقتی که می‌خواستند میر یزدانبخش را اعدام کنند. محمدخان از میر سئوال می‌کند اگرحرفی دارد بیان کند میر مدتی صبر می‌کند. بعد از آن چنین اظهار می‌دارد راه من اینست آنان باید راه مرا تعقیب نمایند (چارلس میسن، ۱۳۷۲: ۲٦۸).

۶-۶. تلاش در راستای گسترش قدرت در مناطق هزاره‌جات

میر کابل بعد ازینکه رقیب خود را به قتل رساند تلاش و فعالیت خود را در جهت توسعه حاکمیت و قدرت خود به مناطق هزارستان آغاز کرد.

امیر دوست محمدخان بعد از به قتل رساندن میربهسود تلاش جدی تری را برای توسعه قدرت خود در هزاره‌جات آغاز نمود. او برای رسیدن به این هدف از اختلاف موجود میان خوانین و بزرگان هزاره حد اکثر استفاده نمود. او توانست بخشهایی از سرزمین این مردم را به تصرف خود درآورده و مالیات سنگین بر مردم وضع کند. او از درگیری با تمام هزاره‌ها هراس

داشت و آن را برای خود خطرناک می‌دانست. از این رو هرگز هوس تسخیر ارزگان و منطقه وسیعی را که بنام یاغستان یاد می‌شد در سر نپروراند (حسین علی یزدانی، ۱۳۷۰: ۵۱).

بعد از شهادت میریزدانبخش، دوست محمدخان از مردم بهسود دو برابر مالیات اخذ می‌کرد. در اواخر دهه سوم قرن نوزدهم از هزاره‌های بهسود هفتاد هزار روپیه جمع آوری می‌گردید. در اواخر دهه سوم قرن نوزدهم، تمام میرهای شیخ علی، دایزنگی و دایکندی از تابعین امیر کابل شمرده می‌شدند، هزاره‌های دایزنگی و دایکندی نیز خود را از تابعین دولت کابل برمی‌شمرند (همان: ۱۵۵).

۷. انزجار شدید شیعیان نسبت به دوست محمدخان

دوست محمدخان به علت انحصارخواهی، بی‌عدالتی و رفتارهای تبعیض آمیز نسبت به شیعیان و شهادت میریزدانبخش، جایگاه اجتماعی خود را در میان آنها از دست داد. وی با این اعمال انحصارگرایانه و تبعیض گرایانه خود به شدت مورد نفرت شیعیان واقع شده بود.

در باره جایگاه اجتماعی او و انزجاری که از سوی شیعیان نسبت به وی ابراز می‌شد، این مطلب را می‌توان ذکر کرد، امیر دوست محمدخان بعد از جنگ مردم افغانستان با انگلیس هنگامی‌که او دوباره به قدرت رسید و در کابل بر تخت حاکمیت نشست. بزرگان طوائف تاجیک و ازبک و همچنین میرهای منطقه غزنی در کابل برای تبریک و خوشامدگویی آمدند، ولی میرها و خوانین بهسود و دایزنگی، دایکندی و هزاره‌های بامیان برای تایید و تبریک نیامدند (ل). تیمورخانوف، ۱۴۰۱: ۱۵۵ - ۱۵۶).

۸. جایگاه شیعیان بعد از اقتدار دوباره دوست محمدخان

شیعیان بعد از به قدرت رسیدن مجدد دوست محمدخان بعد از شکست انگلیس دوباره مورد ظلم، ستم و بی‌عدالتی قرار گرفتند. امیر دوست محمدخان بر اساس تعصبات قومی‌و قبیله ای که در درون او نهادینه شده بود برای همیشه به این مسئله دامن می‌زد. وی تلاش می‌کرد که تنها او بر تمام مناطق افغانستان حاکمیت نماید.

دوست محمدخان بعد از اقتدار دوباره، برای تسخیر مناطق هزاره‌جات نیرویی را تحت رهبری سردار محمداکرم خان به هزاره‌جات اعزام نمود. این مناطق شامل مناطق بهسود، دایزنگی و دایکندی می‌شد. سردار محمداکرم خان توانست از این مناطق مالیات زیادی جمع آوری کند. این مسئله باعث شد که امیر کابل دوباره در مناطق هزارستان نفوذ سیاسی پیدا کند. در سال (۱۸٤۹-۱۸۵۰)م محمداسلم خان را والی هزاره‌جات مقرر کرد. وی منطقه یکاولنگ را به عنوان مرکز دربار تعین نمود. بعد از استقرار محمداسلم خان در مناطق هزارستان مردم این مناطق مالیات دو برابر پرداخت می‌کردند. یکی برای امیر و دیگری برای محمداسلم خان. از این جا بود که عدم رضایت شیعیان آغاز و شورش آنها بر علیه حکومت کابل اوج گرفت. چنانچه در سال(۱۸۵٤-۱۸۵۵)م میر دایزنگی، محب بیک شورش هزاره‌های دایزنگی را رهبری نمود، زیرا او از پرداخت مالیات امتناع کرده بود. شورشیان به رهبری محب بیگ مرکز حکومت محمداسلم خان یعنی یکاولنگ را محاصره کردند. این مسئله باعث شد که امیر کابل محمداسلم خان را به کابل فرا خوانده و به جای او سردار محمدحسین خان را به عنوان حاکم یکاولنگ منصوب کند (همان: ۱۰۲-۱۰۳).

۸-۱. جایگاه اقتصادی شیعیان

شیعیان افغانستان با اینکه مورد بی‌اعتنای دوست محمدخان قرار گرفتند و هیچ‌گونه فعالیت و توسعه اقتصادی برای آنها صورت نمی‌گرفت، زیرا او نمی‌خواست هزارستان به یک توسعه، پیشرفت و رشد اقتصادی برسد. ولی شیعیان از وضعیت اقتصادی نسبتا خوبی برخوردار بودند به طوری که سالانه مالیات کلانی از مناطق هزارستان به کابل سرازیر می‌شد تنها خان کارکر سالانه ۱۵۰۰۰۰ روپیه تنها از مردم بامیان اخذ می‌کرد. «هزاره‌ها همیشه مردانی مولد و پرکار بوده‌اند، از این رو زندگی با ثبات و آرامی‌داشته اند. به همین دلیل آنان توانستند از آغاز دهه (۱۸۸۰)م جامعه فیودالی با ثباتی به وجود آورند تقسیم کار ناشی از تکامل ابزار و شرایط کار در این دره منجر به جدایی تدریجی صنایع دستی از کشاورزی شد» (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۳۸).

۸-۲. جایگاه نظامی‌شیعیان

امیرانی که در مناطق هزارستان سلطه میراندند، از قوای نظامی‌سواره و پیاده بسیار قوی برخوردار بودند به گونه ای که تنها به واسطه آنها می‌توانستند قلمروهایی خود را حفظ کنند. نمونه آنرا می‌توان در نیروی نظامی‌میریزدانبخش مشاهده کرد. وقتی که حاجی خان از کابل به بهسود آمد، رهبر هزاره با قوای هزار و پانصد نفر سواره نظام خویش از او استقبال نمود. هزارستان چون همیشه از سوی دولت مرکزی یعنی کابل مورد تهدید و ظلم قرار می‌گرفت، این امر موجب می‌شد تا آنها در راستای یک نیروی منظم و قوی تلاش کنند. زیرا همواره تهدید فرصت‌هایی را ایجاد می‌کند تا طرفی که مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرد، برای جلوگیری از ظلم و بی‌عدالتی از قدرت و زور استفاده نماید.

۸-۳. جایگاه فرهنگی شیعیان

دوست محمدخان در مورد پیشرفت و ترقی فرهنگ مردم افغانستان هیچ‌گونه اقدامی‌انجام نداد. «چون خود از علم و دانش بهره ای نداشت هرگز ارزش آن را درک نکرد و در زمان او کوچک‌ترین گامی‌در راه دانش برداشته نشد. از بی‌توجهی او نسبت به آبادی و عمران کشور چنین می‌توان استنباط کرد که او ترقی و پیشرفت مملکت را جزء وظایف خود نمی‌دانست هر چه از او و فرزنش صادر شد ویرانگری و تخریب بود» (یزدانی، ۱۳۷۰: ۳۱-۳۲).

شیعیان افغانستان همان طوری که قبل از این دوره از یک فرهنگ و تمدن عالی برخوردار بودند، در زمان دوست محمدخان نیز در جهت پیشرفت، ترقی و توسعه فرهنگی کشور سعی و تلاش می‌کردند. اعتقاد راسخ به اسلام و تشیع، مراسم مذهبی، مساجد، تکیه خانه‌ها زیارتگاه ها، زبان و هنر و... می‌تواند نمایانگر این پیشرفت فرهنگی باشد. میر یزدانبخش به پشتوانه همین فرهنگ و تمدن بود که می‌خواست هزارستان مستقل تشکیل بدهد.

۹. نقش شیعیان در مبارزه با انگلیس

دوست محمدخان همواره تلاش می‌کرد تا یک اداره مرکزی قوی در افغانستان تشکیل دهد.

خود را از هر لحاظ شایسته‌ی این می‌دانست که حاکمیت را در افغانستان تنها خود در اختیار داشته باشد و از این سرزمین و ملت دفاع کند، در اولین حمله انگلیسی‌ها به افغانستان به راحتی راه فرار را بر قرار و دفاع از کشور ترجیح داد. وقتی نیروهای انگلیس به غزنی می‌رسد. او با عده ای معدودی از سپاهیان خود به سمت بامیان فرار می‌کند و صحنه را به نفع قوای انگلیس ترک می‌کند، ولی شیعیان افغانستان با غرور و وطن دوستی و عشق و علاقه ای که به این کشور و به این سر زمین داشته‌اند، همیشه از خاک و مرزهای آن حتی با دادن جان خود دفاع کرده‌اند.

تردیدی نیست که در اولین تجاوز انگلیس به افغانستان هزاره‌ها دوشا دوش سایر هموطنان خویش بر علیه استعمارگر انگلیس جنگیده اند، دلیل این مطلب می‌تواند اسلحه‌ی غنیمت گرفته شده از نیروهای انگلیس باشد که در دست شیعیان است." نفتولاخالفین" افغانستان شناس و مورخ برجسته شوروی در کتاب «انقلاب جویان چگدلک» می‌نویسد: وقتی هزاره‌ها شنیدند دوست محمدخان به قصد جنگ از بخارا برگشته است، آنها به نیت شرکت در جهاد تا منطقه خلم به استقبال او شتافتند و در جنگ‌هایی که در مسیر راه رخ داد، در جهاد علیه انگلیسی‌ها جنگیدند و از خاک و وطن شان دفاع کردند (همان: ۱۲۷).

نتیجه

در این پژوهش از نقش شیعیان افغانستان را در ساختار حکومت دو ست محمد خان چنین حاصل شد:

در طول تاریخ افغانستان جنگ‌های روانی، درگیری وکشمک‌های مذهبی و قومی‌در افغانستان باعث شده بود که شیعیان درسیاست وحکومت کمتر راه پیدا کنند ونقش قابل توجهی در آن نداشته باشند ولی شیعیان افغانستان درچنین فضای بسته ای همواره در اموركشور نقش سازنده و تأثیرگذار داشته اند. فعالیت‌های سیاسی اجتماعی شیعیان در افغانستان از زمان حکومت دوست محمد خان از جنبه مثبت ومنفی برخوردار بوده‌اند زیرا کشمکش‌های قومی‌ومذهبی در افغانستان ناخواسته رفتار شیعیان را تحت تاثیر قرار می‌داد

وباعث می‌شد که شیعیان درموقعیت‌های مختلف رفتار مختلف (مثبت ومنفی) را به نمایش بگذارند. دوست محمد خان وقتی در کابل به قدرت رسید به علت تعصبات وتضادهای قومی‌سیاست نادرستی را نسبت به شیعیان اعمال کرد. جلو گیری از وحدت وهم بستگی شیعیان، حمله ولشگر کشی به مناطق شیعیه نشین و تصرف آن، تلاش درجهت حذف میر یزدان بخش و... ازجمله سیاست او نسبت به شیعیان افغانستان بود. به همین علت سیاست‌های تبعیض آمیز و نابرابر دوست محمد خان بود که شیعیان را به واکنش وادشتند. آنها به سرعت اقداماتی را برای مقابله باسیاست‌های وی انجام دادند. که از جمله این اقدامات می‌توان استقلال طلبی، عدم پرداخت مالیات، فعالیت میریزدان بخش و ... را نام برد.

کتابنامه

طغیان؛ محمدعزیز، **تاریخ ملی هزاره**؛ پاکستان؛ ناشر تنظیم نسل نو هزاره مغلی؛ سال انتشار، ۱۴۰۱هجری قمری.

ناصری داوودی؛ عبدالمجید، مشاهیر تشیع در افغانستان؛ قم؛ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛ چاپ اول، جلد دوم؛ ۱۳۸۰ش.

پولادی؛ حسن، **تاریخ هزاره‌ها (تاریخی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی)** تهران؛ انتشارات محمدابراهیم شریعتی افغانستانی؛ چاپ اول، ۱۳۸۱ش،

دولت آبادی؛ بصیراحمد، **شناسنامه افغانستان؛** تهران؛ ناشر محمدابراهیم شریعتی افغانستانی؛ چاپ دوم؛ ۱۳۸۲ش.

سجادی؛ عبدالقیوم، **جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان**؛ قم؛ انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی‌حوزه علمیه قم؛چاپ اول؛ ۱۳۸۰ش.

موسوی؛ سید عسکر، **هزاره‌های افغانستان (تاریخ، سیاست، اقتصاد و سیاست)**، ترجمه اسدالله شفایی، تهران؛ مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ؛ چاپ اول، ۱۳۷۹ش؛

میسن؛ چارلس، **میریزدانبخش**؛ ترجمه محمداکرم گیزابی؛ قم؛ انتشارات اسماعیلیان؛ چاپ اول، ۱۳۷۲ش.

یزدانی؛ (حاج کاظم)، حسین علی، **تاریخ تشیع در افغانستان**؛ ناشر مولف، چاپ اول، ۱۳۷۰ش.